**فلوس شیخ شخبوط**

**تیموثی گرین**

**مترجم : عامری، علی محمد**

‏ مرد کوتاه بالای پرطاقتی که در نقطه‏ای از بیابان عربستان بر یک تختهء قالی ایرانی‏ ایستاده شیخ شخبوط بن سلطان ابوظبی است.بازی که نشانهء علومقام است از دست وی‏ مرکب ساخته است.در کنارش دگل حفاری تمام طلا که 36000 دلار2می‏ارزد جای گرفته‏ است.دگل برگ سبزی است تحفهء شرکت نفت انگلیس و فرانسه.شیخ شخبوط نفت دارد و آن هم به میزانی که اگر عمرش وفا کند ممکن است توانگرترین فرد روی زمین گردد.

(1)- (Colloq.)cash,moneyshekels

(2)-یک دلار-50/76 ریال-نقل از تقویم 1345 بانک ملی.

قلعه شخبوط

پشت سر او قلعه‏ایست که شیخ آن را قصر می‏خواند.بر سر دیوارهای ستبر ساروجی‏ قلعه تیرکشهای متعدد ساخته‏اند.برجهای مستدیر کلان قلعه بر بیابانی وسیع مشرف است. درفشی سرخ رنگ به نسیم خفقان‏آور خلیج فارس در اهتراز است.قلعه در دوگانهء چوبین دارد و بر بالای دیوارهایش پنج ردیف میلهء نوک تیز قرار گرفته است.

درین ایام زائران شیخ فقط دلالان و بازرگانان غربند که زیباترین لباسها را در بر کرده‏ عرق ریزان،کیف در دست،نرم نرم در قلعه را می‏کوبند و برگ معرفی خویش را به دست‏ نگهبان می‏سپرند و استدعای شرفیابی به حضور حاکم پنجاه و هشت ساله می‏کنند.

ابو ظبی در انتهای خلیج فارس است و 40000 کیلومتر مربع وسعت دارد و بزرگترین‏ کشورهای هفتگانهء هم‏پیمان است‏1.انگلیس لالای همهء آنهاست.ابو ظبی،قرنها،یکی از دوردست‏ترین و گمنام‏ترین گوشه‏های عالم به حساب می‏آمد.فقط مشتی دزدان دریایی و تنی چند از صیادان مروارید بدانجا آمد و شد می‏کردند و بس.همین اکنون 15000 بدوی‏ ابو ظبی جز کهوار چند حلقه آب چاه شور و سایهء چند اصله نخل که جای‏جای پراکنده است‏ مأمن و مأوایی ندارند.دزدان دریایی از آنجا یکسره رخت بربسته‏اند.فقط گروهی اندک‏ از صیادان مروارید بر جای مانده تا با ژاپونیان مروارید پرور رقابت کنند.با همهء اینها، ابو ظبی درین ایام آبی به پوستش آمده و کارش بالا گرفته است.

درین ده سال اخیر شرکتهای نفت در صحرا و جزایر نزدیک ابو ظبی در جست‏وجوی‏ منابع نفت بوده‏اند و بدین نتیجه رسیده‏اند که شیخ شخبوط مالک مطلق پربهاترین نقطهء روی‏ زمین است.امسال به عنوان حق امتیاز یک میلیون دلار دشن کرده است.البته همینکه‏ (1)- Tr Ucial Srates ،در کتابهای عربی این نام به«کشورهای متعاهد»ترجمه شده است.

The oil sheikhdims of the persian Gulf area

نقشهء مناطق نفت‏خیز شیخ‏نشینهای کنار خلیج فارس

1-کویت.2-بحرین.3-قطر.4-ابوظبی.

چاه‏های نفت خوب شریدن گرفت این مبلغ در برابر نقدینه‏ای که در 1966 به کیسه‏اش‏ سرازیر خواهد شد از دریا قطره‏ای بیش نیست.

فعلا شیخ شخبوط ناچار است به روزی 12000 دلار بسازد.سال دیگر عایدی او روزی 24000 دلار خواهد بود و در سال 1966،اگر چشم‏زخمی نرسد،درآمد او روزانه‏ تقریبا به 160000 و در سال نزدیک به 60 میلیون دلار می‏رسد.اگر این مبلغ میان مردمان‏ ابو ظبی تقسیم شود به هر زن و به هر مرد،به هر کودک،در سال،7500 دلار می‏رسد و ساکنان‏ آن توانگرین مردم دنیا خواهند شد.یکی از مشاوران غربی شیخ گفت که به وی گفتم«شیخا» تا زنده هستی هرآنچه با پول میسر باشد می‏توانی به دست آری.»

عیب درینجاست که دل شیخ هنوز اصلا هوای پول خرج کردن ندارد.غالب بازرگانان که‏ با هواپیما به فرودگاه مختصر و شنی ابو ظبی وارد می‏شوند به گمان اینکه شیخ مردی بی‏دست و پای و ریش گاو است متاع خویش را از گنجهء زرین مخصوص نگهداری انواع شربتها در داخل‏ اتومبیل کادیلاک گرفته تا رنگ مخصوصی که تابش آفتاب آن را نمی‏پراند برای رنگ کردن‏ قلعه عرضه می‏دارند اما دست خالی و افسرده دل و دم در سر کشیده به کشور خویش باز می‏گردند. یکی از بازرگانان می‏ژکید که«عروسی کلاغ را دیدیم و پول خرج کردن این مرد بخیل را ندیدیم.»

زندگی شیخ سالیان دراز به 140000 دلار عایدی کمرک صدور خرما و امتیاز صید مروارید بستگی داشت.شیخ شخبوط اکنون می‏گوید«قبول دارم که فعلا،بی‏رنج،به گنج رسیده‏ام اما از کجا که آسیای احوال بدین حال گردان بماند!1شیخ ترجیح می‏دهد که در حجرهء خویش‏ بنشیند و در باب ثروت تازه به فکر فرورود.تنها عطیهء وی مبلغ 70000 دلاری بوده است‏ که برای دستگیری آسیب‏زدگان و زیان‏دیدگان زمین لرزه در ایران فرستاده است‏2.

ابتدا رئیس محلی شرکت در ابو ظبی موظف بود که سهمیهء شیخ را شخصا نقد به روپیه‏ هند در قصر تقدیم کند.شیخ در کمال دقت و احتیاط آن را زیر تشک تختخواب خویش می‏نهاد. تشک از کثرت پول اندک‏اندک برآمد.ناچار شیخ پولها را در جعبه‏های چوبی متعدد گذارد و آنها را به بیغولهء قصر نقل کرد.بنابر روایت،شیخ برخی از عمر گرانمایه را در بیغوله به‏ شمردن و واشمردن نقدینه‏ها خرج می‏کند.

پس از استخراج نفت،به اندک مدت،سه بانگ مختلف خارجی در ابو ظبی شعبه باز کردند اما شیخ نه تنها به«بانک معنی»چندان اعتقاد ندارد بلکه نسبت به آن سخت بدگمان است. در بیغوله معهود موشها روپیه‏های را خاییدن گرفتند و موریانه‏ها به جعبه‏ها رخنه کردند. ناچار شیخ دو ماه پیش عزم کرد پولها را به بانک بسپارد.شیخ اکنون صاحب دسته چکی کلان‏ است که درفش ابو ظبی بر آن نقش گردیده است.

شیخ در امضای چک بس تنگ حوصله است اما برای پیاز آبگوشت قصر چندین ساعت‏ چانه می‏زند.اخیرا رئیس شهربانی که بر 470 پاسبان بدوی ریاست دارد مجبور شد که پول‏ بنزین اتومبیل آنان را از کیسهء خویش تأدیه کند.

شیخ به گنج بادآورد رسیده است اما محیط داخل قصر به همان حال سابق مانده است. آری،شیخ شخبوط امر فرموده که دستگاه تهویهء مطبوع در اطاق خواب او نصب کنند منتها چون پر سروصد است دستگاه بیکار افتاده است.به دستور شیخ در یک اطاق دیگر قصر قهوه‏جوش‏ خودکار تعبیه کرده‏اند ولی کم به کار می‏افتد.قهوه را هنوز به رسم مألوف در قهوه‏جوش عادی‏ روی منقل آتش تهیه می‏کنند و بندگانی خدمتکار که چشمان برافروخته دارند و قطارهای پر از قشنگ زیب دوش و کمر آنان است به حضور می‏آورند.

زندگی شخبوط به همان سادگی دورهء سی و پنجسال حکومت اوست.روزی سه بار در اطاقی‏ دراز و کوتاه‏سقف و خنک در طبقهء اول بار می‏دهد یا به قول معروف مجلس می‏کند.در دو سمت‏ آن صندلیهای دسته‏دار و نیمکتهای پارچه‏ای کهنه و رنگ رفتهء انگلیسی قرار دارد.کف به‏ قالیهای خاک گرفتهء سرخ و آبی ایرانی مفروش است.باد فری برقی که همان باد بیزن باشد از سقف آویخته نرم‏نرم می‏چرخد.در یک سر اطاق نزدیک در،ده دوازده تن از ملازمان انبوه‏ ریش درگاه که پایهای برهنه‏شان از زیر پیراهنهای سفید بلند نمایان است تفنگ به دست و (1)-چه پیش‏بینی بجا!«شیخ چون با دو ماده از مواد سه‏گانه که انگلیس برای حفظ شیخ‏نشینهای هفتگانه پیشنهاد کرده بود روی موافقت نشان نمی‏داد در هفتم اوت گذشته(-16 مرداد 1341)مصلحت بر آن شد که جای بپردازد و موقتا در بحرین سپس در هند یا جنوب فرانسه‏ لنگر اندازد.»ذهبت ریحه!-ابزرور،چاپ انگلستان،شمارهء 14 اوت 1966-23 مرداد 1345.

شرح مفصل واقعه و علل را هرکه در ابزرور شمارهء 31 آوریل 1963 و 14 اوت‏ 1966 و تایمز مالی،شمارهء 8 اوت،و منچستر گاردین شمارهء 11 اوت 1966 بخواند.

(2)-داستان این سخاوت در مجلهء Life شمارهء 8 اکتوبر 1962 آمده است.

مترصد فرمان سرپا می‏نشینند و پای از پاشنهء در بر نمی‏دارند.در سر دیگر اطاق و روبه‏روی‏ آنان شیخ شخبوط خود بر نیمکتی پارچه‏ای لم می‏زند.

شخبوط مردی است چست و مختصرشکل.بالایش اندکی بیش از یک متر و نیم است. ریش سیاه و پیراسته،بینی قلمی،چشمان متجسس و به چپ و راست نگرنده،دهان به علامت‏ بغض یا اضطراب کج‏وکوله.پیراهنی سفید و بلند برتن و عبایی قهوه‏ای رنگ بر دوش دارد. خنجری در غلافی زرین و منحنی در شال کمرش جای گرفته است.کفشهای سیاه آخوندی‏1 در پا دارد.بامداد که ساعات متوالی بار می‏دهد و به مجلس می‏نشیند کفش را کنار می‏گذارد. جورابش را که راه‏های سبز و سیاه و سفید دارد نمایان می‏سازد و بر روی نیمکت،آرام، تکیه می‏زند.

حاضران روی نیمکتها در دو طرف اطاق مرتب قرار می‏گیرند.بادیه‏نشینان که غالبا باز روی مچ دارند با بازرگانان اروپا و ارباب صنایع پهلوبه‏پهلو می‏نشینند.هربار از میان نگهبانان‏ دربار استواری چست و چالاک به اطاق داخل می‏شود و سلام نظامی می‏دهد و نام مهمان تازه‏ وارد را به آواز بلند اعلام می‏کند در مجلس هیچکس سخن نمی‏گوید مگر آنکه شیخ بخواهد. اگر شخبوط خاموشی گزیند حاضران نیز خاموش می‏نشینند اما چه خاموشی ملال‏آور. یکی از بازرگانان می‏نالید که«شیخ گاهی یک ساعت تمام دم فرومی‏بندد.باری اتفاق افتاد که‏ سه ساعت در مجلس او بودم و کلمه‏ای از او نشنیدم.»آنانکه به یاری بخت طرف سوال شیخ‏ واقع می‏گردند جواب خویش را همیشه به عبارت«یا طویل الباع»آغاز می‏کنند. طویل الباع که به سخن می‏آید،معمولا،همهء حاضران را مخاطب قرار نمی‏دهند.اندکی‏ خم می‏شود و با نزدیک‏ترین مهمان سخن می‏گوید یا مهمانی دوردست را به اشاره به خود می‏خواند.مشکلات روزمره به نجوی و«پچ‏پچ»حل‏وفصل می‏گردد.گوشی بس تیز می‏خواهد تا بشنود که در ابو ظبی چه زدوبند صورت می‏گیرد و چه حیله و رنگ بر آمیخته می‏گردد. یکی از دست‏یارانش می‏گفت«شیخ خود کعب الاحبار است.همه چیز را می‏داند و به یک‏ ساعت از هر واقعه‏ای تازه آگاه می‏گردد.»فردفرد رعایای کشور را که تقریبا به 15000 تن می‏رسد می‏شناسد.

چندی پیش اعرابی به حضور شیخ رسید و تمنای صدور گذرنامه کرد.شخبوط بدو بدگمان شد.از او پرسید«تو رعیت منی؟»اعرابی گفت«بلی.»شخبوط گفت«نام چاه‏های‏ سه‏گانه‏ای که میان پایتخت و قریهء لیو است برگوی.»مردک ناچار اقرار کرد که رعیت شیخ‏ نیست و نام چاه‏ها را هم نمی‏داند و بی‏گذرنامه مجلس را ترک گفت.

یکی از مشاوران انگلیسی او به من گفت«شخبوط آدم‏شناس است خوب می‏داند دوست‏ کی است و دشمن که.»

شیخ در برابر بازرگانان و ارباب صنایع سرسخت و دندان‏گرد که پس از کشف چاه نفت‏ به ابو ظبی آمده‏اند بهم برنمی‏آید و دست‏وپای گم نمی‏کند به خونسردی به ایشان حالی‏ می‏کند.که از سود خالص اصل نصف لی و نصف لک باید مرعی گردد.در واقع می‏توان او را به‏ لقب«شیخ صد پنجاهی»ملقب ساخت.

(1)- Ploafers

شیخ می‏فرماید«قدم میمون همهء بازرگانان بر چشم.تشریف بیاورند تا یک‏یک را به‏ ترازوی عقل برسنجم و سره را از ناسره تمییز کنم.اگر تشخیص دادم سروکارم با مردمانی‏ سرمایه‏دار و منصف است یاریشان می‏دهم وگرنه عبد الملک وار هذافراق بینی و بینک برمی‏خوانم.» شیخ میهمانیهای رسمی را هم باب کرده است.بازرگانان اروپایی را رسما به ناهار دعوت می‏کند.روزی،در فصل بهار،گروهی از اعضای انجمن بازرگانان لندن را به قصر مهمان خواند.این نخستین بار بود که چنین عده‏ای یکجا به ابو ظبی آمده بودند.برای‏ حفظ شأن دربار و تأثیر خویش شیخ بامداد شخصا شتابان بدین سوی و آن سوی می‏رفت و دستور می‏داد که میز را چگونه ترتیب دهند و صندلیها را چسبان بچینند.این کار بی‏سابقه بود چه شخبوط هنگام غذا خوردن،معمولا،چهارزانو روی میز می‏نشیند این بار،صرف‏ برای بزرگ‏داشت مهمانان،برخلاف عادت عمل کرد.هنگامی که بندگان طبق بر سر که در آن‏ قاپهای پلو و گوشت بره چیده بودند و هنوز بخار از آنها برمی‏آمد به اطاق وارد می‏شدند باز شیخ شخصا بدانها فرمان می‏داد که کجا بایستند و قاپها را کجا در روی میز بگذارند.میهمانان‏ به تبعیت از میزبان با دست غذا خوردند.شیخ هنوز خرج خرید کارد و چنگال و قاشق را بر خود هموار نکرده است.

پس ازین مجلس در یک مجلس میهمانی دیگر که مدعوین باز جمعی اروپایی بودند نبودن‏ قاشق و چنگال باعث حیرت گشت.شخبوط فرموده بود که از مهمانسرایی به نام مهمانسرای‏ «ساحل»که متعلق به شخصی لبنانی است غذا بیاورند.صاحب مهمانخانه که نمی‏دانست در قصر شخبوط قاشق و چنگال باب نیست علاوه بر انواع خوراک مقداری انبوه لرزانک‏1هم فرستاده بود. مهمانان حیران ماندند که چه کنند.لرزانک دست نخورده ماند.

هرچند شیخ شخبوط خود به قناعت بلکه به تقتیر زندگی می‏کند به زائران بیگانه‏ وعده می‏دهد که عن‏قریب وضع زندگی مردم ابو ظبی دگرگون خواهد شد.دیگر بار می‏گوید بر آن سرم در ابو ظبی تغییرات فراوان بدهم اما از اصل الاهم فالاهم تجاوز نمی کنم.توجه‏ خاصم به مسالهء آموزش و پرورش و بهداشت و ترفیه حال و فراهم ساختن اسباب معیشت‏ مردمان این شیخ‏نشین است.التبه دلم می‏خواهد هرچه زودتر همه کودکان و جوانان به مدرسه‏ بروند و علم آموزند.»

شخبوط مخصوصا مشتاق است که آب شیرین در ابو ظبی فراوان باشد.فعلا در قلعه‏ که حکم شهرکی دارد و پنج هزار تن در آنجا سکونت دارند دستگاهی کوچک برای تقطیر نصب شده است که در روز فقط شصت و سه‏هزار لیتر آب تقطیر می‏کند.شیخ بارنامه‏کنان‏ می‏فرماید«دور از ساحل یعنی در صحرا چشمه‏های آب کشف کرده‏ام»و این کشف را دلیل زیرکی‏ و هوشمندی خویش می‏داند.باز می‏فرماید«از سرمایه‏داران دعوت کرده‏ام که در مناقصهء لوله‏ کشی شرکت جویند.دو سرمایه‏دار پیشنهاد خود را عرضه داشته‏اند.منتظر پیشنهاد شرکتهای‏ دیگر هستم تا معلوم کنم کدام کار را ارزان‏تر انجام می‏دهند.کاسبی کاه سابی است.»

با شیوه‏ای که شخبوط سرمشق خود ساخته است عیب ندارد که بازرگانان بلندند که‏ معامله کردنش به سبک سوداگران قرن دوازدهء میلادی است نه قرن بیست.راه و رسم او در (1)- Jelly-O

تأدیهء وجوه از آن دوره هم پایین‏تر می‏رود.مثلا مدتی که از عقد قراردادی گذشت شرکت برای‏ کاری که انجام داده مبلغی مطالبه می‏کند.شیخ جواب می‏گوید«من فقط قرارداد امضاء کرده‏م.هرگز تعهد نکردم که پول به شرکت بدهم.»

سال گذشته مؤسسهء مهندسان مشاور انگیسی طرحی پنجساله برای عمران ابو ظبی به‏ شیخ عرضه داشتند.اقلام طرح بدین قرار بود:بنای بندری جدید،بنای کارخانه و نصب دستگاه‏ تولید برق،نصب دستگاه تقطیر،بنای چند باب مدرسه،بر پا کردن یک مریضخانه،هموار ساختن چند شاهراه،خیابان‏بندی شهر،مهیا ساختن فرودگاهی پسندیده.خرج این همه‏ به هفتاد میلیون دلار بالغ می‏شد.شیخ طرح را صورة پذیرفت.ماشینهای خاک‏بردار و راه‏ صاف‏کن به کار افتاد.اما همین یک قلم کار هم یک سال عقب افتاده است.علت،مماطلهء شخبوط است.مثلا وی هنوز با مشاوران در باب محل نصب کارخانهء تقطیر مشغول تبادل‏نظر است. کار که آغاز شد شخبوط در باب محل تغییر رای داد.سه بار کار شروع شد و هربار باتلون شیخ‏ برخورد کرد.هنوز هم مردد است و هر روزی محلی را برمی‏گزیند و روز بعد منصرف‏ می‏گردد.یکی از مهندسان می‏گوید«بسا اتفاق افتاده که شش هفتهء متوالی برای این شیخک‏ مفت و مجان کار کرده‏ایم.»

شخبوط برای مهندسان بسیار منظم انگلیسی که با نقشهء بسیار دقیق به ابو ظبی می‏آیند تا قلعه و حوالی آن را به شهری جدید و خوش‏ترکیب تبدیل کنند و آن را به صورت عروس‏ شهرهای خلیج فارس درآورند بختکی هولناک شده است.به محض اینکه مهندسان به اجرای‏ طرح خیابان‏بندی دست می‏زنند ناگهان بازرگانی محلی به خدمت شیخ می‏رسد و پروانه‏ می‏گیرد که درست در میان خیابان خانه‏ای یا دکانی بسازد.شیخ در پروانه دادن دست‏ودل‏ باز است.یکی از مشاوران نوحه‏کنان می‏گوید«سخت دست‏افشار رنج و بلای شیخم.نزدیک‏ است جان به لبم برسد.سی سال است با عرب سروکار داشته‏ام هیچگاه به عربی چنین زیرک‏ سارومتلون و بخیل برنخورده‏ام.»

حقیقت امر این است که شخبوط هرگز جایی نمی‏خوابد که آب زیرش برود و تا مطمئن‏ نگردد که قدمگاهش سست یا لیز نیست پای نمی‏نهد.در سراسر تاریخ این ناحیهء گرم‏گرم مردمانی‏ پرورده که به قوهء قهریه زندگی کرده‏اند و بدگمانی در رگ و ریشهء آنان رسوخ یافته است. چهارصد سال است که خانوادهء این شیخ به قتال حکومت خویش را در ابو ظبی حفظ کرده است. از چهارده حاکم پیش از شخبوط دوازده به تیر دشمن جان سپردند.پدر شخبوط هم‏ کشته شد.عم که پیش از شخبوط حاکم بود در سال 1927 نزدیک در قصر به قتل آمد.پس‏ از وی شخبوط از تبعیدگاه بازگشت و به جای عم مقتول حاکم شد.از آن زمان تاکنون زمام‏ امور را شخصا در دست دارد.به هیچکس اعتماد ندارد و به احدی اختیار نمی‏دهد.

بی‏تردید یکی از علل دوام او بدین جهت است که مادر،شخبوط و دو برادر دیگر را مجبور کرد سوگند یاد کنند که به منازعت برنخیزند و فتنه نینگیزند.دیگر اینکه شخبوط در دورترین نقطهء قصر می‏پناهد و در حجره‏ای سجاده عبادت می‏گسترد و غالبا به نماز سپس نیاز می‏پردازد و یا با مریم زن دوم که بیست ساله است و دوازده سال پیش وی را به همخوابگی‏ اختیار کرده است روز می‏گذراند.از زن اول در که سال 1941 درگذشت دو پسر و سه دختر بازمانده‏اند.

شخبوط از گفت‏وگوی در باب ثروتی که اخیرا به چنگش افتاده یکسره بیزار است‏ اما،در عوض،ساعات متوالی درحالی‏که چشمانش برق می‏زند از شکار و شتر سخن می‏گوید.

با شوق فراوان می‏فرماید«چیزی که به من لذت می‏دهد شکار هوبره است با باز.این تفریح‏ دیرینهء ماست.چون می‏بینم که باز باهوبره می‏جنگد و او را می‏کشد کیف می‏کنم.در فصل‏ مناسب روزی هفتاد و پنج هوبره بدین‏گونه شکار می‏شوند.هیچ بازی شکاری نمی‏کند جز برای صاحبش.معمولا هر بازی را به نام یکی از شجاعان معروف می‏خوانیم.باز محبوب‏ من فلاح نام دارد.»

شخبوط در شناخت شتر و شیرشتر که مشروب مطلوب اوست خبیر و بصیر است.از میان‏ 400 شتری که دارد شش شتر را برای شیر روزانه در جایی مناسب بیرون قصر نگهداری می‏کند. شخبوط می‏گوید«به چشیدن شیرشتر می‏توانم بگویم آن شتر چه خورده و در کدام قسمت‏ بیابان به سر برده است.برای آنکه بهترین شیر را بنوشیم به شتر انجیر هندی‏1و ماهی خرد خشک شده می‏دهیم.ماهی به شیر مزهء تازگی و گوشت می‏دهد که سخت موافق مزاج ماست.» همچنانکه شامهء نفتیان در ابو ظبی برای نفت تند و تیز است بینایی شخبوط هم در تشخیص شتر پرزور است.شخبوط لاف‏زنان می‏گوید«جای پای هر شتری که دارم می‏شناسم‏ اگر شتری بیراهه رود می‏توانم،بی‏غلط،پیش را دنبال کنم و از میان دویست شتر دیگر بیرون آرم.اگری شتری سه یا چهار ماهه ناپدید گردد و چهار سال بعد او را ببینم می‏شناسم.» سپس به آوایی حزین می‏گوید«در ایام پیشین بر شتر سفر می‏کردم.حال ناگزیرم که با اتومبیل سفر کنم چه حاکم شترسوار به چشم مردمان خوار می‏نماید.»درین دو سال اخیر شخبوط جهان‏گرد هم شده است.از شهرهای بزرگ امریکا و اروپا دیدن کرده است. پس از نخستین سفر در باب نیویرک چنین داوری کرد:«نیویرک شهری است که مردمانش‏ تمدن ندارند.چون مورچه با پرستوکهای صخره‏نشین می‏زیند.خیابانهایش آفتابگیر نیست.»

اطاقش در میهمانخانهء منهتن‏2دو دستگاه جام جهان‏نما3داشته که مدام کار می‏کرده است. از دیدن تصویر گاوبانان و تیراندازیها که می‏کرده‏اند بر آشفته گشته است.درین باب‏ شخبوط می‏گوید«این‏گونه کشمکشها و زدوخوردها اساس حکومت معقول و آرام را دگرگون‏ می‏سازد.»بنابرین عزم جزم کرده است که هرگز جام جهان‏نما نخرد.(در ابو ظبی فقط پسر 25 سالهء وی به نام سلطان جام‏جهان‏نمایی داردکه شاخکش‏4بر تیری 39 متری نصب شده است. سلطان غالبا برنامهء عربستان سعودی را تماشا می‏کند.)

شخبوط پاریس را پسندیده است اما به دلیلی نامعهود.کثرت اتومبیلهای کرایه‏ای او را به وجد آورده است.به فرانسویان چنین گفته«مگذارید اتومبیلهای کرایه‏ای آنی از حرکت‏ بازایستد.»در ذهن خویش چنین حساب کرده که اتومبیلها هرچه بیشتر در حرکت باشد بیشتر بنزین می‏سوزاند و بنابرین عایدی وی افزون‏تر می‏گردد.5

(1)- mangrove -تین هندی‏[-انجیرهندی‏]،واژه‏نامهء گیاهی زاهدی.

(2)- Manhatten

(3)- Ptelevision

(4)- antenna -آنتن-شاخک.

(5)-ازین مقاله دوسه جمله ترجمه نشده است چون معنای جمله‏ها درست معلومم نگشت!